جلسه 1591

یکشنبه 02/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تزاحم در واجبات ضمنیه بود، که مشهور قائل شدند به اینکه قواعد تزاحم را باید بر آن تطبیق کرد و مرجحات باب تزاحم را بر آن اجراء کرد، مثل ترجیح به اهمیت و یا ترجیح ما لابدل له علی ما له بدل، وامثال ذلک.

در مقابل برخی مثل آقای خوئی فرمودند تزاحم در واجبات ضمنیه مرجعش به تعارض ادله شرطیت و جزئیت هست. چون تکلیف به مرکب تعلق گرفته است و یک تکلیف استقلالی جعل شده است در مرکب. فرق می کند با تزاحم بین واجبات استقلالیه که دو تکلیف مستقل هستند. در واجبات ضمنیه تکلیف مجعول تکلیف واحد است به مرکب. اگر ما دلیل نداشتیم بر اینکه عجز از بعض اجزاء مرکب موجب سقوط تکلیف نیست، مثل باب صوم، کسی که عاجز است از جمع بین دو جزء در صوم، تکلیفش ساقط است، اما در باب نمازچون دلیل داریم که الصلاة لاتسقط بحال آن تکلیف به مرکب تام ساقط است و بجای آن تکلیف به مرکب ناقص داریم، و این تکلیف واحد است. مثلا کسی که عاجز است از جمع بین وضوء وتطهیر بدنش از خبث چون آب به اندازه کافی ندارد، عاجز هست از نماز کامل، و لکن دلیل داریم الصلاة لاتسقط بحال.

علاوه بر اینکه ما علم اجمالی داریم به عدم سقوط تکلیف به نماز در این مورد. چون اگر عاجز از وضوء می شدیم نماز با تیمم می خواندیم، اگر عاجز از تطهیر جسد می شدیم نماز با بدن نجس می خواندیم طبق روایات، حال که عاجز از جمع بین وضوء وتطهیر از خبث هستیم احتمال نمی دهیم که تکلیف به نماز ساقط باشد. این تکلیف واحد معنا ندارد تکلیف ترتبی باشد.

اینکه برخی فکر می کنند که چه اشکال دارد شارع بگوید یجب علیک الصلاة مع الوضوء إن ترکت التطهیر من الخبث ومع التطهیر من الخبث إن ترکت الوضوء، چون قید به متعلق برمی گردد.

این إن ترکت التطهیر من الجسد قید وجوب نماز نیست، نماز وجوبش مطلق است. قید متعلق است، یعنی تکلیف به نماز با احد الامرین إما الوضوء أو التطهیر من الخبث. جامع این دو شرط لازم است در این دو نماز. منتهی تعبیر می کنید می گوئید یجب الصلاة مع الوضوء إن ترکت التطهیر من الخبث ومع التطهیر من الخبث إن ترکت الوضوء، والا اگر این بخواهد شرط خود وجوب باشد محال است، چون قبلا گفتیم معنایش این است که یجب الصلاة مع الوضوء مع التطهیر و این وجوب مشروط است به ترک وضوء و تطهیر. یا این باید باشد که محال است، یا باید دو وجوب مستقل فرض کنیم، یکی وجوب نماز با وضوء علی فرض ترک الصلاة مع التطهیر من الخبث، ویکی دیگر وجوب نماز با تطهیر من الخبث علی فرض ترک وضوء، که این هم خلف فرض است و دلیلی بر آن نیست که ما بخواهیم دو وجوب مستقل فرض کنیم، و مستلزم تعدد عقاب هم هست اگر کسی نماز را ترک کند.

ولذا ما حق را به مرحوم آقای خوئی و شاگردان ایشان دادیم که در واجبات ضمنیه اگر امکان جمع بین دو واجب ضمنی یک مرکب نبود تعارض رخ می دهد بین ادله شرطیت و جزئیت، این تکلیف به نماز ناقص یک دلیل می گوید وضوء شرط آن است تعیینا، دلیل دیگر می گوید تطهیر از خبث شرط آن است تعیینا، تعارض می کنند.

که البته ما اختلافمان با مرحوم آقای خوئی و شاگردان ایشان مثل آقای صدر و مرحوم استاد این است که ما با اجراء اصالة العموم در احد الخطابین مانع شدیم از تمسک به برائت از شرطیت تعیینه وضوء وشرطیت تعیینه تطهیر من الخبث، گفتیم حجت اجمالیه داریم که احدهما شرط، ولذا عملا اگر ممکن است باید احتیاط بکنیم.

مشهور ممکن است از راه هایی قائل بشوند به تطبیق قواعد تزاحم بر مقام:

راه اول: راهی بود که در بحوث مطرح کرد و خود ایشان هم اشکال کرد، که بگوئیم شارع گفته است یجب علیک الاتیان بالاجزاء المقدورة من الصلاة.

که گفتیم این دلیل اثباتی ندارد، ما باید یک تصویری بکنیم که دلیل اثبات داشته باشد.

راه دوم: این بود که گفته می شد که چون جزء رکنی مثل وضوء اهم است به نظر شارع و لذا در فرض جهل و نسیان شارع می گوید نماز با ترک این رکن باطل است، ولکن در جزء غیر رکنی اهم به نظر شارع نیست، ولذا می گوید که با ترک آن در حال جهل نماز باطل نیست، یا گاهی در حال نسیان هم ترک بشود نماز باطل نیست. در مثل تطهیر از خبث دلیل خاص می گوید اخلال به آن احیانا مبطل نماز است، ولکن بقیه واجبات غیر رکنیه، مثل قرائت در نماز، تشهد در نماز، نسیان آن مبطل نماز نیست. و این دلیل بر اهمیت رکن است از غیر رکن. در برخی از روایات هم بود مثل صحیحه معاویة بن عمار: إن الطواف لیس کرمی الجمار، إن الطواف فریضة و رمی الجمار سنة، فریضه یعنی رکن و سنت یعنی واجب غیر رکنی، فرمود فریضه قابل قیاس با سنت نیست. ولذا در فرض تزاحم بین رکن و غیر رکن، یعنی تزاحم بین فریضه و غیر فریضه احتمال عرفی نیست که شارع دست بردارد از لزوم اتیان به فریضه و امر کند به اتیان به سنت ویا مخیر بکند مکلف را بین این دو.

مانند مثال های عرفی که می زدیم، مولا امر می کند به یک طعامی که برخی از شرائط آن رکنی است، به نحوی که اگر مکلف نسیانا یا جهلا آن را ترک کند مولا امر می کند به رد آن طعام و قبول نمی کند آن طعام را، می گوید بار دیگر آن طعام را بپزید. ولکن برخی از شرائط آن طعام شرائطی است که مولا در حال ذکر و التفات می خواهد، اگر جهلا یا نسیانا ترک کنید می گوید اشکالی ندارد. اگر مکلف عاجز بشود از جمع بین آن شرط رکنی طعام وشرط غیر رکنی طعام، عرف تأمل نمی کند در اینکه بگوید معلوم است که باید شرط رکنی را تحصیل کنید. اگر پول ندارید هم شرط رکنی و هم شرط غیر رکنی را تحصیل کنید و به اندازه یکی از این دو پول دارید بروید شرط رکنی را تحصیل کنید اگر دلیل داریم که مولا دست از طعام در این حال بر نمی دارد، که فرض این است.

این وجه منافات ندارد با تعارض واجبات ضمنیه، بلکه می خواهد بگوید کشف می کنیم اهم متعین است برای شرطیت در این حال.

اقول: جواب از این وجه دوم هم این است که: اولا: این مختص است به ترجیح به اهمیت. اما ترجیح به بدل نداشتن، سبق زمانی و امثال ذلک، با این وجه تمام نمی شود.

ثانیا: اهم بودن گاهی حیثی است، ما قبلا در بحث ترجیح به اهمیت عرض کردیم که اهمیت مطلقه مهم است نه اهمیت حیثیه. الغیبة اشد من الزنا، اشد حیثی است، اینکه به درد ترجیح باب تزاحم نمی خورد. در مانحن فیه هم آنچه ما احراز کردیم این است که رکن اهم حیثی است یعنی لایغتفر فی حال الجهل و النسیان. به خلاف آن واجب غیر رکنی که اخلال به آن از روی جهل یا نسیان مغتفر است. اما در فرض ذکر و التفات و عدم امکان جمع بین این دو آیا باز رکن اهم است؟ هذا اول الکلام.

ولذا مشهور در تزاحم بین تطهیر از خبث و وضوء تطهیر از خبث را مقدم کرده اند، با اینکه وضوء رکن است و تطهیر از خبث رکن نیست. در حالی که اخلال به وضوء از روی جهل و نسیان مبطل نماز است، در عین حال مشهور گفته اند تطهیر من الخبث عند التزاحم مقدم است بر وضوء.

بله اصل رکن اعم از اختیاری و اضطراری که در این مثال طهارت از حدث است، او بحث دیگری دارد. اگر تزاحم شد بین تحصیل طهارت از حدث ولو به نحو طهارت ترابیه و بین یک واجب آخری در نماز، ما هم قائل هستیم که بعد از قیام دلیل الصلاة لاتسقط بحال جامع رکن مقدم است، دلیل بر آن داریم، وسیأتی الکلام عنه. اما صرف اینکه یک واجبی اهم است چون رکن است، مثل وضوء که لایغتفر الاخلال به فی حال الجهل والنسیان، این موجب ترجیح نمی شود. این اهم حیثی است. اهم است از این حیث که لایغتفر الاخلال به جهلا أو نسیانا.

وجه سوم برای تطبیق مرجحات باب تزاحم بر مقام:

وجهی است که آقای سیستانی بیان کرده اند. ایشان فرموده اند که نماز یک رکن اختیاری دارد مثل وضوء، یک رکن اضطراری دارد تیمم، یعنی جامع الرکن اعم از اختیاری و اضطراری، که بهتر است بگوئیم الطهارة من الحدث. ویک واجب غیر رکنی دارد. واجب غیر رکنی و همینطور رکن اختیاری هر دو مشروط به قدرت هستند، ما از ادله باب صلاة استفاده کردیم مثلا وضوء که رکن اختیاری است مشروط است به قدرت بر آن، إن قدرت فتوضأ. واجب غیر رکنی هم همین است که إن قدرت فائت بالقراءة، إن قدرت فاءت بالتشهد. تنها چیزی که شرطیتش مطلقه است رکن اضطراری است یعنی جامع الرکن. طهارت من الحدث اعم از طهارت ترابیه و مائیه (جامع طهارت) رکن اضطراری است، رکن اختیاری وضوء است، رکن اضطراری جامع حدث است. این مشروط به قدرت نیست. و لذا اگر کسی عاجز بشود از جامع رکن نماز ساقط است. در صحیحه عبدالله بن سنان آمده است که: قال ابوعبدالله علیه السلام: إنّ الله فرض من الصلاة الرکوع والسجود الا تری لو أنّ رجلا دخل فی الاسلام لایحسن أن یقرأ القرآن أجزءه أن یکبر ویسبح ویصلی. فرمود خداوند رکوع و سجود را در نماز فرض قرار داده است. بعد استشهاد فرمود حضرت که مگر نمی بینی اگر کسی عاجز از قرائت باشد واجب است نماز بخواند بدون قرائت، اجزأه أن یکبر و یسبح و یصلی. یعنی رکوع و سجود البته جامع رکوع و سجود اعم از اختیاری و اضطراری این ممّا لابدّ منه است در نماز. ولکن قرائت عند القدرة شرط است در نماز. ولذا اگر کسی عاجز بود از قرائت، فرمود أجزءه أن یکبر (تکبیرة الاحرام بگوید) ویسبح (بعد از آن بجای قرائت تسبیح بکند خدا را) و یصلی.

از روایات دیگر هم این معنا استفاده می شود. از خود دلیل السنة لاتنقض الفریضة استفاده می شود که اخلال به سنت از روی عذر مثل اضطرار مبطل نماز نیست. پس وجوب سنت مشروط می شود به قدرت.

رکن اختیاری هم که مشروط به قدرت است چون گفته اند إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم ... فلم تجدوا ماءا فتیمموا، موضوع بدل اضطراری عجز از رکن اختیاری است. ولذا رکن اختیاری مشروط می شود به قدرت. اگر قادر بودی رکن اختیاری را بجا بیاور، اگر قادر نبودی منتقل می شوی به رکن اضطراری.

پس رکن اختیاری مشروط به قدرت است، واجب غیر رکنی هم مشروط به قدرت است. اما رکن اضطراری یا به تعبیر دیگر جامع رکن وجوبش مطلق است مشروط به قدرت نیست.

بعد ایشان فرموده است: ما معتقدیم هر خطاب مطلقی ورود دارد بر خطاب مشروط به قدرت. این را در بحث مرجحات باب تزاحم گفتند وفاقا للمشهور و منهم السید الخوئی، که اگر یک خطابی مشروط به قدرت بود و یک خطابی مطلق بود، خطاب مطلق معجّز مولوی است نسبت به آن خطاب مشروط به قدرت. اگر یک خطابی گفت إن قدرت فتوضأ، یک خطاب دیگر گفت یحرم علیک مسّ اسم الله تعالی، شخصی اگر بخواهد وضوء بگیرد باید مسّ اسم خدا بکند. لا تمسّ اسم الله خطاب مطلق است، سبب می شود این شخص عاجز بشود از وضوء مباشری. خب اینجا هم آن رکن اضطراری که خطابش مطلق است اگر تزاحم بکند با رکن اختیاری و یا با غیر رکن، خب آن رکن اضطراری وجوبش مطلق است، نگفت إن قدرت فصل مع الطهارة من الحدث. نخیر، طهارت من الحدث شرط مطلق نماز است، ولذا فاقد الطهورین تکلیف به نماز ندارد. اگر تزاحم شد بین طهارت از حدث و یک رکن اختیاری یا یک واجب غیر رکنی، او مقدم است.

اما اگر بین دو رکن اختیاری تزاحم شد، یا بین دو واجب غیر رکنی تزاحم شد، یا بین رکن اختیاری و واجب غیر رکنی تزاحم شد، دیگر نمی توانیم از این راه جلو بیائیم که خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط به قدرت. چون اینها همه مشروط به قدرت هستند. دو رکن اختیاری هر دو مشروط به قدرت هستند. دو واجب غیر رکنی هر دو مشروط به قدرت هستند. رکن اختیاری و واجب غیر رکنی مثل همین وضوء وطهارت من الخبث، هر دو مشروط به قدرت هستند.

اینجا ایشان فرموده است که شارع گفته إن قدرت فتوضأ، إن قدرت طهّر جسدک فی الصلاة. از نظر عقل ما قدرت بر هر کدام فی حد ذاته داریم، اما عرف و عقلاء می آیند اعمال نفوذ می کنند. ایشان نام این را گذاشته متمم جعل تطبیقی. یعنی شارع شرطیت وضوء مثلا را که رکن اختیاری است مشروط کرد به قدرت، اما توضیح نداد که این قدرت چیست، عقل می گوید قدرت بر ذات فعل. اما عرف می گوید نخیر، اگر شما عاجز بشوید از جمع بین آن و بین تطهیر از خبث که او هم مشروط به قدرت است و او هم خطابش می گوید إن قدرت فطهّر جسدک، چون در حدیث داریم فلم یجد ماءا صلی فیه، یعنی إن تمکن طهّره و الا صلی فیه. مثل وضوء که بود که إن وجد ماءا توضأ وإن لم یجد ماءا تیمم. ایشان فرموده است که عرف و عقلاء می گویند اگر شما عاجز از جمع بین این دو باشید، اگر یکی اهم است عرفا قادر بر او هستید و عاجز از غیر اهم. اگر هر دو مساوی هستند قادر بر احدهما هستید نه قادر بر این و نه قادر بر آن. قادر بر یکی از این دو هستید. ولذا عرف می گوید پس احدهما شرط است. از خطابات این استفاده می شود وهیچگاه نوبت به تعارض نمی رسد.

پس این نحو از مرجحات باب تزاحم اختصاص به تزاحم دو تکلیف استقلالی ندارد. خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط به قدرت، چون عرفا سبب عجز می شود از امتثال آن خطاب مشروط به قدرت. این چه اختصاصی دارد به دو تکلیف استقلالی؟ دو واجب ضمنی هم باشد همین بیان می آید.

یا اینکه عرف می گوید با وجود اهم شما قادر بر مهم نیستید، چه اختصاصی دارد به دو تکلیف استقلالی؟ جائی که هر دو مساوی هستند اینکه عرف می گوید شما قادر بر این نیستید بخصوصه، قادر بر آن هم نیستید بخصوصه، قادر بر احدهما هستید ولذا احدهما واجب است، این اختصاص به باب تزاحم بین دو تکلیف استقلالی ندارد. ولذا با این بیان ایشان فرمود اختصاص ندارد تزاحم به تزاحم بین دو تکلیف استقلالی.

سؤال وجواب: ایشان فرموده اند که إن قدرت فتوضأ، إن قدرت فطهّر جسدک، عرف استظهار می کند که إن قدرت علی احدهما فائت باحدهما. شبیه دو تکلیف استقلالی که آنجا هم ایشان این را می گوید. اگر هزار غریق هستند یکی را می توانی انقاذ کنی، این درست نیست بگوئیم که اگر هیچ کدام را انقاذ نکنی هزار تکلیف داری به انقاذ غریق، که مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی گفته اند. نه، چون تساوی هست متمم جعل تطبیقی می گوید تو قادری بر انقاذ یکی از اینها، وانتزاع می کند عرف از إن قدرت فأنقذ الغریق که انت تقدر علی إنقاذ واحد منهم فیجب انقاذ واحد منهم. عرف این فیجب را از خطاب در می آورد، نه با نظر دقی عقلی، بله با نظر عرفی که متمم جعل است. متمم جعل گاهی غیر تطبیقی است، مثل فرمایش مرحوم نائینی، خطاب اول تجب الصلاة نسبت به قصد امتثال امر مهمل است، متمم الجعل می گوید که انوِ القربة فی صلاتک، این می شود متمم الجعل غیر تطبیقی. اما متمم الجعل التطبیقی این است که در مقام تطبیق یک عنوان، یا شارع یا عرف و عقلاء می آیند توسعه می دهند در مفهوم یا تضییق می کنند مفهوم را در مرحله مصداق و تطبیق. طبعا نتیجه این می شود که از خطاب إن قدرت فتوضأ، إن قدرت فطهّر جسدک، اگر وضوء اهم بود، می فهمیم که الان قادر بر وضوء هستیم نه قادر بر تطهیر از خبث، می شود صل مع الوضوء. و اگر مساوی بود قادر بر احدهما هستیم و عرف انتزاع می کند شرطیت احدهما را. آخه احتمال عرفی نیست که بگوئیم هیچکدام شرط نیست. جاهای دیگر عند الاختیار هم وضوء شرط بود و هم تطهیر، اگر وضوء ممکن نبود می گفتند تیمم کنید، اگر تطهیر ممکن نبود می گفتند همینجور در بدن نجس نماز بخوانید. حالا من عاجز از جمع بین وضوء وتطهیر هستم شارع بگوید که نه وضوء لازم است و نه تطهیر؟! با بدن نجس نماز بخوان وضوء هم نگیر برو تیمم بکن؟! اینکه محتمل نیست. ولذا عرف انتزاع می کند می گوید چون تو قادر علی احدهما هستی فیجب احدهما.

ایشان فرموده اند: ما در واجبات غیر رکنیه مطلب دیگری داریم. فرموده اند ما معتقدیم که واجبات غیر رکنیه یعنی سنن در نماز، امر مستقل دارند از پیامبر. پیامبر امر مستقل کرد فرمود اقرءوا فاتحة الکتاب فی صلاتکم، تشهدوا فی صلاتکم. این امر استقلالی است، امر ضمنی نیست. منتهی خداوند متعال نماز را گفته یک شرط صحتی دارد، شرط صحتش این است که تخلف نکنید از امتثال این امرهای استقلالی پیامبر به سنن من غیر عذر، والا نمازتان باطل است. این را از السنة لاتنقض الفریضة استفاده کردیم که اخلال به سنت عن عذر مبطل فریضه نیست، بلاعذر مبطل فریضه است.

وقتی اینطور شد، تزاحم می شود بین اوامر استقلالیه سنن. برفرض تزاحم در واجبات ضمنیه نباشد، اما اینها اوامر استقلالیه پیامبر است به سنن. تزاحم می شود بین اوامر استقلالیه. اگر یکی اهم بود اخلال به او می شود اخلال بلاعذر. ولی اگر هر دو مساوی بودند عاجز بودید از جمع بینهما، ترک کلیهما می شود اخلال بلاعذر. اما هر کدام را بیاورید تخییرا، ترک دیگری می شود ترک عن عذر. مرجحات باب تزاحم تطبیق می شود.

این محصل فرمایش آقای سیستانی هست.

اقول: به نظر ما این فرمایش اشکالهایی دارد:

اشکال اول: این است که ما قبول نکردیم که خطاب مطلق استقلالی مثل همان مثال یحرم مسّ اسم الله تعالی بر خطاب استقلالی دیگر مثل صل مع الوضوء إن قدرت مقدم است. این را ما قبول نکردیم، ولکن برخی مثل آقای خوئی قبول کرده اند. ما گفتیم خطاب مطلق اگر اهم است بخاطر اهم بودن سبب عجز است از خطاب مشروط به قدرت، ولکن برخی مثل مرحوم آقای خوئی پذیرفتند.

پس اشکال اول ما به آقای سیستانی این است که ما خطاب مطلق را بر خطاب مشروط به قدرت مقدم نکردیم. چون عرفا مراد از قدرت، قدرت تکوینیه بر ذات فعل است. وامر مولوی به خلاف اگر اهم نباشد عرفا سبب عجز از ذات فعل نیست.

پس اشکال اول ما به ایشان مبنائی است، وآن این است که ما معتقدیم خطاب واجب مطلق تا اهم نباشد مقدم نیست بر خطاب مشروط به قدرت. چون قدرت یعنی قدرت تکوینیه بر ذات فعل، وتا امر به خلاف اهم نباشد عرفا قدرت تکوینیه بر ذات فعل داریم.

وثانیا: برفرض ما قائل بشویم مثل ایشان وفاقا للسید الخوئی که خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت مقدم است، ولکن همانطور که آقای خوئی فرموده این در خصوص دو تکلیف استقلالی است، خطاب مطلق ضمنی بر خطاب مشروط به قدرت که نآنآن هم ضمنی است مقدم نیست. توضیحش را انشاءالله فردا عرض می کنیم.